

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۳)

شنبه ۲۲ - ۱۲ - ۱۴۳۷ هـ؛ ۰۳ - ۰۷ - ۱۳۹۵ م - ۲۴ - ۰۹ - ۲۰۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يُحْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمُوتَ الْأَعْلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵)

بنام خدای رحمان رحیم، طه، ها (۱) فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی (۲) جز آن که بیادارنده‌ای باشد آن را که نگرانی می‌دارد (۳) فروفرستاده‌ای از آن که آفرید زمین و آسمان‌های بالا را (۴). [خدای] رحمان بر عرش راست است (۵).

I. تفسیر

1. مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى: فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی.

2. اشاره: حروف مُقَطَّعَه به طور نسبی بی‌تعیین می‌باشند، و نمودی هستند از عدم تعین حقیقت ذات حق تعالی، که قرآن مجید و کتاب عزیز از آنجا نازل شده است در تعینات گوناگون تا به صورت مفاهیم و الفاظ و کلمات در آمده است تا نور شهود و فهم، و گرایشات و ارزش‌هایی ذوقی و تجربی در قالب ضوابط و قواعد و قوانینی نظری و عملی محفوظ نگهداشته شوند در کتاب فرقانی جهت آن که تذکره‌ای باشند برای اهل خشیت، و تأمل شوند، و قابل بازاندیشی برای بیان و انتقال به دیگران تا آنها از صورت و تعین شروع کنند و بالا روند به همان مواظبتی که قرآن کریم از آنها عبور کرده است در نزولش به این عالم، و اندکی نیز بتوانند عروج کنند تا برترین موطن‌ها یا موطن، چرا که به قاری قرآن گفته می‌شود، "اَفْرَأَ وَ اِزْقَ" (بخوان و بالا رو!) تا چه قدر اهل قرآن بوده باشند.

شیخ و محدث جلیل القدر، کلینی- رضوان الله تعالی علیه-، در اصول کافی از موسی بن جعفر- علیهما السلام- چنین روایت فرموده است:

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ قَالٍ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ -ع- يَقُولُ لِرَجُلٍ أَتَيْتُهُ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ وَ لِمَ قَالَ لِقِرَاءَةِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَسَكَتَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ بَعْدَ سَاعَةٍ يَا حَفْصُ مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَ شِيعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عُلِمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ اِفْرَأَ وَ اِزْقَ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَقِفُ قَالَ حَفْصٌ فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ حَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ -ع- وَ لَا أَرْجَى النَّاسِ مِنْهُ وَ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْنًا فَإِذَا قَرَأَ فَكَأَنَّهُ يُحَاطَبُ إِنْسَانًا. (الكافي، ط - الإسلامية، ج ۲، ص ۶۰۶)

(حفص گوید: از حضرت موسی بن جعفر- علیهما السلام- شنیدم که به مردی می‌فرمود: آیا ماندن در دنیا را دوست داری؟ عرض کرد: آری! فرمود: برای چه؟ عرض کرد: برای خواندن قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. حضرت سکوت فرمود، و پس از ساعتی به من فرمود: ای حفص، هر که از دوستان و شیعیان ما بمبرد و قرآن را خوب نداند، در قبر به او یاد دهند تا خداوند بدان وسیله درجه‌اش را بالا برد زیرا درجات بهشت برابر با آیات قرآن است. به او گفته شود: بخوان و بالا رو! پس می‌خواند و بالا می‌رود.

حفص گوید: من احدی را ندیدم که بر خود بیمناک‌تر باشد از حضرت موسی بن جعفر- علیهما السلام-، و نه امیدوارتر از او دیدم، و قرآن را محزون [و با ناله] می‌خواند، و هنگامی که قرآن می‌خواند گویا با انسانی روبرو سخن گوید. (اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۴، ص ۴۰۹)

در امالی شیخ جلیل القدر، محمد بن علی، ابن بابویه، معروف به صدوق (وفات ۳۸۱ ق) مجلس پنجاه و هفتم از امام صادق- علیه السلام- نیز چنین روایت شده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبُرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ -ع- أَنَّهُ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- يُحِبُّهَا وَ يُحِبُّهَا وَ يُحِبُّهَا وَ إِتَائِكُمْ وَ مَدَامَ الْأَفْعَالِ فَإِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- يُبْغِضُهَا وَ عَلَيْكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ اِفْرَأَ وَ اِزْقَ فَكَلَّمَ قَرَأَ آيَةَ رَبِّي دَرَجَةً وَ عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّهُ يُبْلَغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ وَ عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْجَوَارِحِ فَإِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- أَمَرَ بِذَلِكَ وَ عَلَيْكُمْ بِالسَّوَابِكِ فَإِنَّهَا مَطَهَّرَةٌ وَ سُنَّةٌ حَسَنَةٌ وَ عَلَيْكُمْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ فَأَدُّوْهَا وَ عَلَيْكُمْ بِمَحَارِمِ اللَّهِ فَاجْتَنِبُوهَا. (الصدوق، الأمالي، ص ۳۵۹)

(امام صادق- علیه السلام- فرمود بر شما باد به مکارم اخلاق زیرا خدای عز و جل آنها را دوست دارد، و دور باشید از اخلاق بد، که خدای‌اشان دشمن دارد، و بر شما باد به خواندن قرآن، که درجات بهشت به شماره آیات آن است، و روز قیامت

به قاری قرآن گویند، "بخوان و بالا رو!"، و هر آیه بخواند يك درجه بالا رود، و بر شما باد به حسن خُلُق، که صاحب خود را به مقام روزه دار شب زنده دار رساند، و بر شما باد به خوش همسایگی، که خدا بدان دستور داده، و بر شما باد به مساوڪ کردن که پاک‌کننده و روش نیکی است، و بر شما باد به واجبات، و آنها را اداء کنید، و ملاحظه کنید حرام‌ها را و آنها را ترك کنید). (الأمالي للصدوق، ترجمه کمره‌ای، ص ۳۶۰).

در هر صورت، بی‌تعیّن باید در تعین درآید، و تعین باید بی‌تعیّن شود، و هر دو با هم جمع شوند به شکل کامل چنانچه از این کلام امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - استفاده می‌شود، "أَنَا النَّقْطَةُ أَنَا الْحَطُّ، أَنَا الْحَطُّ أَنَا النَّقْطَةُ، أَنَا النَّقْطَةُ وَ الْحَطُّ" (من نقطه‌ام من خطّم، من خطّم من نقطه‌ام، من نقطه و خطّم).

شاید بتوان این کلام را بر آنچه اهل عرفان عروج ترکیبی و تحلیلی گفته‌اند تطبیق نمود.

3. انواع عروج: در اصطلاحات اهل عرفان ظاهراً از سه نوع عروج یاد شده است. دو عروج را ترکیبی می‌خوانند، و یکی را

تحلیلی، که بین دو عروج ترکیبی صوری و ترکیبی معنوی واقع می‌شود.

گفته شده است: هر يك از ابداء (آغاز) و اعاده (بازگشت) به میل بستگی دارد، میل برای بسط و گسترش، و یا میل برای قبض و عروج، و گاه هر دو را عروج می‌گویند و به آنها معراج ترکیب و معراج تحلیل گویند.

معراج ترکیب میل ظهور و اظهار است تا مقتضای نورانیت انوار را کامل کند. و معراج تحلیل میل جزئی به کل است یعنی میل فرع به اصل و مقید به مطلق می‌باشد. (مصباح الانس، ترجمه و شرح نایبجی، ج ۵، ص ۱۷۹۸)

به عبارت دیگر، عروج تحلیلی از مقیدات و تعینات است به باطن آنها، که مطلق است، عروج ترکیبی صوری قبل از عروج تحلیلی، به حکم "إِنَّا لِلَّهِ"، از مطلق است با طی مراتب تنزّلات، و عروج ترکیبی معنوی بعد از عروج تحلیلی است با قرار گرفتن در ترکیب معنوی.

در مصباح الانس (ترجمه و شرح نایبجی، ج ۵، ص ۳۱۸۳ - ۳۱۸۲) چنین آمده است:

گویم: بدان که انسان از زمان پذیرش اولین صورت وجودی در جایی که زمان و جهات نیست، از همان زمان جدایی نسبی و اضافی که مرتبه تعین خویش را در حضرت علمی الهی ازلی ترك کرده، و انتقالات معنوی پیدا نموده، و از وجود علمی به وجود عینی رسید، دگرگونی‌ها و تقلبات فراوان در صورت‌های مختلف از طوری به طور دیگر و از صورتی به صورت دیگر پیدا کرد.

این گردش‌ها و دگرگونی‌ها، عروج انسان و سلوک از حضرت غیب الهی و امکان و مقام علمی الهی در تحصیل کمال است که استعداد آن را داشت، این استعداد و اهلیت از مرتبه عین ثابت او که ناشی از استعداد کلی است آمده، و همه موجودات در حضرت علمی وجودی عینی تعین مستقل ندارند، بلکه تعین آنها به نزد پروردگار است، و آن هم نه این است که مطلق باشد لیکن تنها در مرتبه علمیه متعین است ...

آنگاه گوئیم: ابتداء شیء که وجودش مراد است در مرتبه قلمی سپس در مرتبه لوحی و آنگاه پیوسته نزول می‌کند و بر همه حضرات عبور می‌نماید، و اوصاف همه را به خود جلب می‌کند و رنگ احکام آنها را می‌گیرد، و بر صفات ذاتی غیبی عینی خود، که به واسطه وجود اول داشت، اضافه می‌کند، به همین سبب فرود می‌آید تا صورت مادی در رحم به نحو یاد شده بگیرد، آنگاه به کلی وجود متحیز می‌گردد و پیوسته تقویت می‌شود و دائماً در احوال متقلب می‌گردد تا اینکه نشئه‌اش کامل شده و به کمال رشد برسد.

آنگاه به انسلاخ، معراج عود پیدا می‌کند، چه این که ترکیب معنوی دومی که عارفان در سیرشان قبل از فتح پیدا می‌کنند چنین اقتضاء می‌کند، و این معراج اکابر اهل الله است، و همه اهل فتح چنین سیری ندارند، و آن را معراج تحلیل می‌نامند، چه این که آنها به طرف عالم علوی می‌روند.

بنابراین از هنگامی که از زمین با عناصرش جدا می‌شود هیچ حضرت و فلکی نیست مگر اینکه در نزد آن حضرت و فلک جزء مناسب را بر جای می‌گذارد، یعنی آن اجزائی که به هنگام نزول از آنها گرفته بود به آنها برمی‌گرداند چه اینکه خدای تعالی فرمود، "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا" [۴: ۵۸) (النساء) (خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبش باز گردانید)]، و این ترك عبارت از این است که روح وی از آن جزء اعراض کرده، و عشق تدبیر آن را از دست داده، و حکم مناسبیت بین او و آن شیء ضعیف می‌شود زیرا حکم ارتباط ذاتی که بین او و بین حق است غالب می‌شود، از آن جهت که به سوی او عروج کرده و روی آورده، زیرا با وجه قلب خود به وی روی آورده است، وقتی به حضرت الهی ذاتی برسد بدون اینکه مسافتی از حیثیت یاد شده و راه یاد شده را ببیماید، چیزی با او جز سرّ الهی خاصه باقی نمی‌ماند که از ابتدای توجه الهی حاصل و ثابت بوده است.

و هنگامی که حکم این معراج پایان یافت و به غایتی که وصول به آن مقدر بود و اهلیت نیل به آن را به لحاظ این سیر و معراج از وجه یاد شده داشت و حق تعالی خواست که به شهادت برگردد تا دیگران را تکمیل کند و یا خودش و یا خود و دیگران را تکمیل کند، به ترکیب معنوی مناسب با تحلیل بعد از فتح عود می‌نماید، آن‌گاه کل ترکیب او با موت طبیعی منحل می‌شود تا نشئه آخرت پدید آید.

4. **نزول و عروج قرآن:** امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- نیز درباره نزول و عروج قرآن کریم همین معنا را تاکید می‌فرماید (آداب الصلاة، متن، ص ۱۸۲ - ۱۸۰):

فصل اول: ادب تعظیم

یکی از آداب مهمه قرائت کتاب الهی، که عارف و عامی در آن شرکت دارند و از آن نتایج حسنه حاصل شود و موجب نورانیت قلب و حیات باطن شود، "تعظیم" است. و آن موقوف به فهم عظمت و بزرگی و جلالت و کبریای آن است. و این معنی گرچه به حسب حقیقت از نطق بیان خارج و از طاقت بشر بیرون است، زیرا که فهم عظمت هر چیز به فهم حقیقت آن است و حقیقت قرآن شریف الهی قبل از تنزل به منازل خلقیه و تطور به اطوار فعلیه از شئون ذاتیه و حقایق علمیه در حضرت واحدیت است و آن حقیقت "کلام نفسی" است که مقارعه ذاتیه در حضرات اسمائیه است. و این حقیقت برای احدی حاصل نشود به علوم رسمیه و نه به معارف قلبیه و نه به مکاشفه غیبیه مگر به مکاشفه تامه الهیه برای ذات مبارک نبی ختمی صلی الله علیه و آله در محفل انس "قاب قوسین" بلکه در خلوتگاه سرّ مقام "او ادنی". و دست آمال عائله بشریه از آن کوتاه است مگر خلص از اولیاء الله که به حسب انوار معنویه و حقایق الهیه با روحانیت آن ذات مقدس مشترک و به واسطه تبعیت تامه فانی در آن حضرت شدند، که علوم مکاشفه را بالوراثه از آن حضرت تلقی کنند و حقیقت قرآن به همان نورانیت و کمال که در قلب مبارک آن حضرت تجلی کند به قلوب آنها منعکس شود بدون تنزل به منازل و تطور به اطوار، و آن قرآن بی تحریف و تغییر است و از کتاب وحی الهی کسی که تحمل این قرآن را می‌تواند کند وجود شریف ولی الله مطلق، علی بن ابی طالب، علیه السلام [است]، و سایرین نتوانند اخذ این حقیقت کنند مگر با تنزل از مقام غیب به موطن شهادت و تطور به اطوار ملکیه و تکسبی به کسوت الفاظ و حروف دنیاویّه.

و این یکی از معانی "تحریف" است که در جمیع کتاب الهی و قرآن شریف واقع شده و تمام آیات شریفه با تحریف بلکه تحریفات بسیار، به حسب منازل و مراحل که از حضرت اسماء تا اخیره عوالم شهادت و ملک طی نموده، در دسترس بشر گذاشته شده. و عدد مراتب تحریف مطابق با عدد مراتب بطون قرآن است **طابق النعل بالنعل، الا آن که تحریف تنزل از غیب مطلق به شهادت مطلقه است به حسب مراتب عوالم، و بطون رجوع از شهادت مطلقه به غیب مطلق است. پس، مبدأ تحریف و مبدأ بطون متعکس است.** و سالك إلى الله به هر مرتبه از مراتب بطون که نائل شد، از يك مرتبه تحریف تخلص پیدا کند، تا به بطون مطلق، که بطن سابع است به حسب مراتب کلیه که رسید، از تحریف مطلقاً متخلص شود. پس، ممکن است قرآن شریف برای کسی محرف به جمیع انواع تحریف باشد، و برای کسی به بعض مراتب، و برای کسی محرف نباشد، و ممکن است برای يك نفر در حالی محرف و در حالی غیر محرف باشد، و در حالی محرف به بعض انواع تحریف باشد.

5. **چکیده:** بنا بر آنچه گذشت، شاید قول خدای تعالی خطاب به رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم-، "طه مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِنَشْفِيَنَّ إِلَىٰ تَذْكِرَةٍ لِّمَن يَخْشَىٰ تَبَرُّاً مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمُوتِ الْعُلَىٰ" (طه، ها، فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی جز آن که بیادارنده‌ای باشد آن را که نگرانی می‌دارد فروفرستاده‌ای از آن که آفرید زمین و آسمان‌های بالا را)، اشارتی بوده باشد به سختی و رنج تبلیغ و ارشاد در معراج ترکیبی معنوی، چرا که هرچند شخص رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- در بند تعینات و ترکیبات صوری نبودند، برای ارشاد و هدایت خلق، ناگزیر بودند از بیان و انتقال صوری آنها و انقیاد به صورت‌های عرفی و طبیعی و دنیوی.

6. **بیانی دیگر:** عارف بزرگوار، در همین ارتباط مرحوم آیه الله محمد علی شاه آبادی در کتاب رشحات البحار (ترجمه زاهد ویسی، ص ۲۷۶-۲۷۴) چنین می‌فرماید:

مطلب یازدهم: شناخت عترت

درباره امانتی که خداوند سبحان درباره ان فرمود، "إِنَّا عَرَضْنَا الْأُمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا" (۳۳:۷۲ الأحزاب) ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سربرتاقتند، و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد). منظور از این امانت، ولایت و قرب به حق با مراتب مشکک ان است. چنان‌که در ادامه روشن خواهد شد. باید دانست که ولایت بر دو قسم است:

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی. ولایت تکوینی نیز بر دو بخش است:

اضطراری و ارادی. ولایت تکوینی اضطراری در مقام نزول وجود است و ولایت تکوینی ارادی در مقام قوس صعود است؛ زیرا وجود، پس از مرتبه هویت، احدیت، و واحدیت، دارای مرتبه ظهور و تجلی بر ماهیات امکانی است. این مرتبه از وجود همان مشیت و اسم اعظم خداوند است. همچنان‌که فرموده است:

خلق الله الأشياء بالمشية و خلق المشية بنفسها خداوند همه اشیاء را با مشیت آفرید، ولی مشیت را با خودش آفرید.

یعنی نه با مشیت دیگری؛ زیرا چنین امری، محال است. به علاوه، از آن با رحمت رحمانیه و رحیمیه، رحمت واسعه، معیت قیومی، ظل الممدود، حق مخلوق به، امر واحده، قول حق خداوند، و موارد دیگری که در آیات و روایات آمده است، تعبیر می‌شود.

این ظهور همان وجود ظلّی منقوم به حق تعالی است که چیزی نزدیکتر از آن به خداوند، وجود ندارد و پس از این مرتبه، مرتبه تعینات جبروتی، ملکوتی و مثالی با مراتب مختلف خود قرار می‌گیرند تا اینکه فیض به عالم قبض، مانند هیولای هاویه- که نمی‌دانی چیست- می‌رسد. این مرحله دورترین عوالم عالی است و به این صورت قوس نزول کامل می‌شود، و سلسله فعلیات پایان می‌یابد و کار به عالم قوه و هیولاهای ملازم صورت جسمیه عرشیه حاصل طبیعت کلیه‌ای می‌رسد که میدا حرکتی می‌شود که موجب حصول عالم نور، یعنی جایگاه فرشتگان ساجد، و عالم نار، یعنی جایگاه شیاطین و اجنه، و پس از آن عالم بسائط، سپس عالم مرکب جمادی نظیر کرات و معادن، بعد از آن عالم مرکب نباتی، سپس عالم مرکب حیوانی، سپس عالم مرکب انسانی می‌رسد. خلاصه، تا طبیعت مشیت کمال ذاتی را استیفا نکند، به سوی کمال حرکت نمی‌نماید.

مطلب دوازدهم: [انسان برحسب تقیید و اطلاق]

روشن شد که انسان برحسب تقیید در پایان و سرانجام عوالم مختلف قرار دارد و به این اعتبار در اسفل السافلین قرار دارد. البته برحسب مشیت الهی در "أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ" و "اعلیٰ علین" قرار داشت. از این رو هرگاه عنایت الهی وی را دریابد و او بتواند از این عوالم تقییدی خارج شود و به اسمان اطلاق و مشیت نایل آید، در مرتبه (قوس) صعود، برای وی ولایت (تکوینی اختیاری) حاصل می‌شود و به این صورت دایره وجود با وی تکمیل می‌شود. چنانکه [ائمه] فرموده‌اند:

نحن مشیة الله (ما مشیت خداییم).

بدین ترتیب از مشیت وی حاصل شد و به مشیت او واصل گشت. بنابراین درست است که گفته شود، "بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ" خداوند (دایره وجود را) با شما گشود و با شما آن را به پایان می‌برد.

زیرا آنان ولی نعمت هستند و به خاطر آنان آسمان بر زمین نمی‌افتد و به خاطر آنان ابر باران می‌باراند؛ زیرا آنان مشیتی هستند که خداوند بر آن اشیاء را می‌آفریند. البته این مقام تنها با "ظلومیت" و "جهولیت" برای انسان حاصل می‌شود. منظور از ظلومیت پشت کردن به نفس و بیرون رفتن از دایره خواسته‌های آن است که مهم‌ترین مرحله آن بیرون راندن نفس از تخت فرمانروایی است. پس منظور از ظلومیت، سختگیری و خسته کردن نیست.

چنانکه خداوند متعال فرموده است، "طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى" طه، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت افتی لتشقی: یعنی آن را خسته کنی (برای به رنج افتادن). بر عکس منظور، پاک شدن از آلودگی‌های طبیعت و پلیدی‌های ناشی از فرمانروایی آن، و هدایت شدن به جانب مولا و الطاف او است. چنانکه فرمود: طه که یعنی او طاهر هادی مهدی است. خلاصه، ظلم همه جانبه نسبت به نفس اماره و طبیعت جاهل، رفع این اقتضا از آنها و بستن آنها با طناب عقل و دین است نه خسته کردن آنها.

بر عکس (با این کار) با آن براساس عدالت تعامل می‌شود تا روح آن، خودش بدون هیچ فشار و مزاحمتی به جانب مولا رو آورد و با تمام توجه به سوی وی بگراید تا به تجلیات اسم ظاهر وی مفتخر گردد که موجب می‌شود به عنوان يك محب عاشق وی به شهود پردازد، از تمام افعال، صفات، و ذاتش فانی گردد و نسبت به تمام مراتب خود جاهل شود و در نتیجه به صورتی درآید که از طریق پروردگارش بشنود و ببیند. همچنانکه در حدیث قدسی آمده است:

لا يزال العبد يتقرب إلي بالنوافل و العبادات حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به.

از این مقام به "مقام قرب نوافلی" تعبیر می‌شود و وقتی فرد به این مرتبه رسید و عنایت الهی او را در بر گرفت و محبوب خداوند متعال شد و پی برد که ظهور در هویت خود هیچ استقلالی ندارد، بلکه ظهور بطون خود است، به سوی وی توجه می‌کند و یکی یکی از اسمای باطن وی بالا می‌رود تا اینکه اسم جامع «الباطن» بر وی تجلی می‌کند.

به همین ترتیب، هرگاه قابل جمع میان دو تجلی و افاضه دو اسم حسناى وی شود، به طوری که ظاهر و باطن را مشاهده نماید، تام الجهولیه، حامل امانت عرضه شده، ولایت الهی، و قرب معنوی گشته است.

با این حال عبد (سالک) پس از رسیدن به این مرتبه، ممکن است به خاطر شدت عشقش یا از بین رفتن مزاج و دماغش همواره بر این حال باقی بماند و از زمره کسانی شود که خداوند در مورد آنان فرموده است، "ان أولیائی تحت قبایب لا یعرفهم غیري"، یا اینکه مانند اصحاب کهف مدتی طولانی در این حالت بمانند. چون جذب و فنای آنان نیز به طول انجامید. یا اینکه به خاطر کمال وجودش، عنایت الهی شامل حال وی می‌شود، او را به مملکت خود باز می‌گرداند، و وی را به وی خلعت بقا به وجود حقانی را عطا می‌کند و به این ترتیب با «قرب فرائضی» به وی متقرب می‌شود و به این صورت واجد دو قرب (نوافلی و فرائضی) و دو خصلت می‌شود. در نتیجه دست او دست گسترده خداوند خواهد شد. چنانکه قرآن فرموده است، "وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى" و این تو نبودى انداختی، بلکه خدا انداخت.